



# باد در بیدزار

اثر کتبت گراهام  
ترجمه‌ی سحرالسادات رخصت‌پناه



{متن کامل}

افق

## ساحل رودخانه

موش کور تمام صبح سخت مشغول کار بود و خانه‌ی نقلی‌اش را تمیز می‌کرد؛ اول با جارو و بعد با برس گردگیری. بعد روی نردبان، پله و صندلی مشغول تمیزکاری شد. با یک دست بوته و با دست دیگرش سطل دوغاب را گرفته بود. آن قدر همه جا را تمیز کرد تا اینکه توی گلو و چشم‌هایش گرد و خاک رفت و سر تا پای بدن خردار و سیاهش پراز لکه‌های دوغاب شد. کمرش درد گرفت و دست‌هایش بدجوری خسته شدند. بهار در هوای بالا سرو زمین زیر پای موش کور و تمام دور و برش در جریان بود و با دلسوزی، به خانه‌ی محقر و تاریکش راه یافته بود. این بود که موش کور یکدفعه قلم‌مورا روی زمین انداخت و گفت: «اووف! خسته شدم. چه خانه‌تکانی کسل‌کننده‌ای!»

بعد بدون اینکه کتش را بپوشد، از خانه بیرون زد. ندایی از